

**حدیث روز:**  
از امام حسن(ع)سؤال شد:بخل چیست؟ فرمود: آنچه را در دست داری، مایه شرف بنداری و آنچه را اتفاق کنی، تلف شده بدانی.

**واحه:**  
نه به زرق آمده‌ام تا به ملامت بروم  
بندگی لازم اگر عزت و اکرامم نیست

**اوقات شرعی:**  
اذان ظهر: ۱۲/۱۸  
اذان مغرب: ۱۷/۵۸  
اذان صبح (فردا): ۵/۳۳  
غروب آفتاب: ۱۷/۳۹  
نیمه شب شرعی: ۲۳/۳۶  
طلوع خورشید(فردا): ۶/۵۷

## ما چند نفر

**حامد عسکری** – صفورا می‌مرد برایم.

این را اگر همه محل نمی‌دانست حداقل همان گروه خودمان می‌دانست. دختر بدی نبود. هم به چشم خواهری صاحب جمال بود و هم اخلاق درست‌درمانی داشت و خانواده‌اش هم خانواده به قاعده‌ای بودند. من نمی‌دانم چرا خوشم می‌آمد هی بزنم توی پرش. خدا من را ببخشد.

همه می‌گفتند اقدام کن دیوونه، دختر از این بهتر؟ همین که توی سنگ‌اخلاق را توی این مدت دیده و ول کنت نیست از خدایت هم باشد و من می‌گفتم نه، فعلا وقت مبارزه است. برای ازدواج وقت داریم حالا. بزرگ شده بودیم و دیگر با اسیری روی دیوار مرگ بر شاه نوشتن حال نمی‌داد. باید یک کاری می‌کردیم کارستان. هیچان دیوارنویسی کم بود. نه ترسی، نه ساواکی، نه شهرپای‌انی. هیچ کدامش را شهر کوچک ما نداشت. محمدعلی هر از گاهی از تهران اعلامیه می‌آورد. برایمان می‌خواند و توضیح‌شان می‌داد. اعلامیه‌ها را می‌نشستم به دست‌نویس کردن. مع‌همان می‌افاد ولی خب چاره دیگری نداشتیم. گاهی از اعلامیه‌ها عقب هم می‌افتادیم و هنوز این را پخش نکرده بودیم بعدی می‌رسید. یک روز وسط همان دست‌نویس کردن‌های‌مان خسرو گفت: آخ، اگه به دستگاه استنبیل داشتیم عالی بود. من



گفتم «پول‌مون کجا بود، می‌دونی چقد پولشه؟» مر رضی گفت: «به دسته دو هم بود عالی بود، حتما که نباس نو باشه.» سجاد گفت صفورا ... همه سکوت کردیم. من گفتم «صفورا چی؟» سجاد گفت: صفورا کمک‌مون کنه. خسرو گفت: «پولدان؟» سجاد گفت نه. مر رضی گفت: آشنا داره دستگاه بفروشه؟ سجاد گفت: مامان صفورا کجا کار می‌کنه؟ من گفتم مدیر مدرسه است. سجاد گفت: صفورا کجا کارمی‌کنه؟ من گفتم: کار که نمی‌کنه، به روزایی پیش مامانش میره مدرسه. اونجا کمک‌دستشه.... سجاد گفت: باریکلا ... مدرسه چی داره؟ دستگاه استنبیل ... می‌گیم کلیدی مدرسه رو ورداره به نسخه از روش بسازه، بعد به شب بریم دستگاه رو ورداریم و خلاص ... گفتم یعنی میگي دزدی کنیم؟ سجاد گفت: دزدی نیست. این دستگاه برای تکثیر سولای بچه‌ها س. الانم که فصل امتحان نیست. می‌ریم ورش می‌داریم. فصل امتحانا رسید می‌بریم می‌ذاریم سر جاش. ما داریم مبارزه می‌کنیم ....

گفتم توجیه نتراش. خسرو گفت راست می‌گه سجاد خب. صفورا تو رو دوست داره. فقط از دست تو بر میاد. برو باهاش صحبت کن، مع‌ها مون افتاد به‌قرآن. اون دستگاه افتاده اونجایی مصرف. گفتم مگه کار باهاش رو بلدین؟ گفت: محمدعلی اینا تهران دارن. اون حتما بلده. می‌گیم یادمون بده.

به‌رغم میل‌باطنی باصفورا حرف زدم. اولش قبول نمی‌کرد، ولی راضی شد. کلیده‌ها را ساخت. ما رقتیم توی دفتر مدرسه سه‌نفری دستگاه را زدیم زیر بغل و آوردیم توی اتاقک باغ آذوری و محمدعلی سفر بعدی رسید و کار با آن را یادمان داد. ما شروع کردیم به تکثیر اعلامیه‌ها. من و صفورا ازدواج کردیم. الان سه پسر داریم. اسم پسر بزرگ مان خسروست. خسرو رفیق‌مان چندسال بعدش رفت جبهه و شهید شد.

# ج‌ام‌ج‌د

دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۹ | ۲۵ جمادی الثانی ۱۴۴۲ | ۲ صفحه | سال بیست و یکم - شماره ۵۸۷۴ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان Monday - February 8, 2021

**وضعیت آب و هوای امروز**

تهران

۱۶ / ۶

اهواز

۲۲ / ۱۱

ارومیه

۱۳ / ۱

اصفهان

۱۷ / -۳

بیرجند

۱۷ / -۱

شیراز

۱۷ / ۳

گرگان

۱۷ / ۶

قم

۲۰ / ۵

گفت‌وگوب‌اسدا... بادامچیان درباره روزهای انقلاب

# امام(ره) فرمودند:انقلاب را مردم پیروز کردند

**ظاهر آشنایی** – یکی از موسسان حزب مولتفه

اسلامی است و سال ۵۷ وقتی حزب جمهوری اسلامی تأسیس شد، دبیر اجرایی آن شد. در دوره پهلوی چند بار به زندان افتاد و در بهمن ۵۷ که امام به ایران آمد یکی از نزدیکان ایشان بود. در دوره‌های دوم و هشتم هم در مجلس نماینده مردم تهران بود. اسدا... بادامچیان به دلیل نزدیکی‌اش به شخصیت‌های تأثیرگذار در پیروزی انقلاب و اتفاقاتی که جمهوری اسلامی را شکل داد تاکنون حدود ۵۰ جلد کتاب درباره تاریخ معاصر ایران نوشته است.

با بادامچیان، دبیر کل حزب مولتفه هم صحبت شدم تا درباره دیدارهای مردمی امام خمینی(ره) از ۱۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ بهمن که انقلاب به پیروزی رسید، برایمان بگوید.

این سیاستمدار سابقه‌درباره‌روز ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب و حال و هوایش در این روز می‌گوید: غیرقابل توصیف است و در این گفت‌وگوی کوتاه نمی‌توان درباره آن صحبت کرد. آن هم برای منی که سال‌ها برای پیروزی انقلاب به‌روزیم کرده بودم، زندان رفته و شکنجه شده بودم. رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سرنگون شد و جای آن را جمهوری اسلامی گرفت. نظامی که پایه‌اش مردم هستند و رهبرش، ولی فقیه عادل. هرچند بعد از این که انقلاب در ۲۲ بهمن پیروز شد، کار ما در کنار امام(ره) تازه شروع شد. باید نظام جمهوری اسلامی طراحی می‌شد و در کنارش با نفاق هم مبارزه و از انقلاب و رهبرش نیز مراقبت می‌کردیم.

**■ ما همه سرباز تویم خمینی**

بادامچیان درباره دیدارهای مردمی با امام خمینی(ره) در دهه فجر سال ۵۷ می‌گوید: درباره دیدارهای مردمی شهیدان مطهری، محلاتی و مطهری که جزو کمیته استقبال بودند، برنامه‌ریزی کرده بودند؛ البته با نظر خود امام. قرار شد صبح‌ها آقایان برای دیدار

بیایند و بعد از ظهرها خانم‌ها. آن زمان برخی مخالف بودند که بانوان هم در دیدارهای مردمی حضور داشته باشند. اما امام(ره) تأکید داشتند باید برای بانوان هم برنامه‌ریزی شود. مدرسه رفاه آن‌قدر بزرگ نبود که دیدارها آنجا انجام شود. به همین دلیل مدرسه علوی برای این کار در نظر گرفته شد. روز ۱۲ بهمن و شبش امام در مدرسه رفاه بودند، صبح روز سیزدهم آقایان مطهری و آیت... منتظری، با یک ماشین امام را برای دیدارهای مردمی به مدرسه علوی آوردند. صبح با آقایان دیدار داشتند و بعد از ظهر با بانوان. در همان

روز یکی از بانوان به دلیل ازدحام جمعیت حالش بد شد و مجبور شدند او را با برانکارده به سمت درمانگاه ببرند. وقتی او را از جلوی جایگاه عبور می‌دادند، کمی از موهایش هم بیرون بود؛ دستش را بالا برد و با صدای بلند گفت: «ما همه سرباز تویم خمینی». امام که این صحنه را دیدند، نشستند. مرحوم ربانی شیرازی به امام گفتند آقا ما به شما گفتیم که خانم‌ها

سراسر عاطفه هستند و بهتر است به دیدارها نیایند، چون امکان دارد حالشان بد شود؛ الان هم که دیدید موشان دیده می‌شد. امام (ره) با حالتی عتاب‌آلود به ایشان گفتند: « شما تصور می‌کنید شاه را من و شما بیرون کردیم؟ شاه را همین ملت و همین بانوان بیرون کردند. من وقتی این خانم دستش را بالا آورد و شعار داد به این فکر کردم جواب خدا و این ملت را چه باید بدهم.»

**■ دیدار با بیتمان**

صحبت‌هایی که در این دیدارها می‌شد بیشتر درباره انقلاب و اهداف و مسیری بود که باید طی می‌شد. اما ایشان دقیقاً می‌دانستند برای هر طیفی چه سخنانی را باید بگویند. یادم هست در دیدار با معلمان صراحتاً فرمودند بچه‌ها را در مدرسه با سیاست آشنا کنید تا زمانی‌که وارد جامعه می‌شوند، چشم و گوش بسته نباشند.

**■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز:** سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

**■** تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۱۹  
**■** تلفن: ۰۲۱-۳۳۰۰۰۰۰۰، **■** دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۶۶۲۵۲  
**■** سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ **■** کدپستی: ۱۹۱۶۱۸۱۳۱  
**■** امور مشترکین: ۴۴۲۹۳۰۰ **■** سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰  
**■** شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ **■** روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲  
**■** چاپ: چاپخانه روزنامه جام‌جم

**■** شاباه ۳۶۳۷۰-ISSN۱۷۳۱۳۳۰۰  
**■** پایگاه اطلاع‌رسانی: **www.jamejamdaily.ir**  
**■** پست الکترونیکی: **info@jamejamdaily.ir**



یکی از به‌یادماندنی‌ترین دیدارهایی که در خاطرم مانده دیدار بچه‌های یتیم «پرورشگاه جعفری» با امام بود. آنها ظهر رسیدند. امام بسیار منظم بودند و از ساعت ۱۲ برای نماز و عبادت می‌رفتند. بچه‌ها ایستاده بودند و منتظر دیدار. مسؤل‌شان به من گفت: ما نمی‌توانیم بچه‌ها را بدون این که دیداری صورت گرفته‌شود، برگردانیم، دلشان می‌شکند. در همین زمان بود که بچه‌ها شروع کردند به شعار دادنند که «ما منتظر تویم امام خمینی/ تو پدر مایی امام خمینی». من رقم خدمت امام و گفتم ایتم آمده‌اند دیدار شما و مشتاقند شما را ببینند، چه دستور می‌دهید؟ امام گفتند: آنها را ببرید داخل ناهار خوری. بعد هم خودشان آمدند و بین بچه‌ها نشستند و یکی از به‌یادماندنی‌ترین صحنه‌های آن روزها را شکل دادند. دور امام بودند و ایشان را می‌بوسیدند و با آنها صحبت می‌کردند. حیف شد آن زمان دوربین نداشتم که فیلمبرداری کنیم. آن روز اشک را در چشمان امام دیدم.

**■ بعد از ۲۲ بهمن**

کار کمیته استقبال از امام(ره) از ۳۰ دی‌ماه در منزل شهید مطهری آغاز شد و در ۱۲ بهمن که امام به ایران آمدند و در مدرسه رفاه مستقر شدند، تمام شد. بعد کمیته اقامتگاه تشکیل شد که من هم در این کمیته بودم و برنامه‌ریزی بسیار دقیق و منظمی داشت. روز بعد از ۲۲ بهمن که نظام شاهنشاهی سرنگون شد، در اقامتگاه برنامه‌های جمهوری اسلامی طراحی می‌شد. این برنامه‌ریزی‌ها تا ۳۰ بهمن ادامه داشت. بعد از آن دولت موقت به نخست‌وزیری آقای بازرگان کارش را شروع کرد و کمیته‌های انقلاب هم جای ژاندارمری را گرفتند که آیت‌ا... مهدوی کئی، مسؤلش بودند. حزب جمهوری اسلامی هم در ۱۹ بهمن تشکیل شد و ما رقتیم در این حزب مستقر شدیم. از اول اسفند تشکیل‌های انقلابی به گونه‌ای دیگر کارشان را ادامه دادند.

## آتش از پادگان دوشان تپه



پخش آن تصاویر، تصاویر تظاهراتی که در حمایت از شاه و بختیار در امجدیه برگزار شده بود را پخش کرد. این تصاویر با تمسخر و استهزای همافران حاضر در سالن همراه شد و کمی رگ گردن گاردی‌های شاهنشاهی که توی پادگان حضور داشتند را متورم کرد. اما جایی دیگر خون‌شان به جوش آمد که تلویزیون بعد از آن تصاویر، تصاویر ورود امام را نشان داد و همافران سالن را گرفتند روی سرشان به صلوات و تکبیر و تشویق. نیروهای گارد شاهنشاهی ناگهان به سالن حمله‌ور شده و رو به همافران نیروی هوایی اسلحه کشیدند. صدای تیراندازی که به محله‌های مجاور و مردم افتاده بود.

پخش آن تصاویر، نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب اسلامی در دانشگاه تهران گفت وظیفه‌ای که رهبر انقلاب این روزها روی شانه‌اش گذاشته، سنگین‌ترین وظیفه‌ای است که در طول عمر ۷۱ساله انقلاب مشروطه ایران بر شانه کسی گذاشته‌شده است. ۷۱سال بود که مردم ایران لنگ لنگان پرچم اعتراض و آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی‌شان را به دوش می‌برند و سعی داشتند جهان را سقف بشکافند و طرحی نو دراندازند اما آن‌طور که باید و در نظرشان بود، موفق نمی‌شدن. ۷۱سال بود که مردم می‌خواستند از دیوار آزادی بالا ببرند و آسمان را پاک‌تر ببینند. عکسی که میشل ستبون،عکاس فرانسوی-الجزایری از روزهای انقلاب برداشته، حرف‌های زیادی برای گفتن دارد. مردی که دارد از دیواره برج شهادت بالا می‌رود و برجی که قرار است برای همیشه بشود «برج آزادی». شاهدان عینی این صحنه می‌گویند این مرد پای‌برهنه از دیواره برج صاف رفت بالا و عکس امام را چسباند در بالاترین نقطه‌ای که می‌توانست دستش را اقدامی شیطن‌آميز درست قبل از

**امروز در تاریخ:**

✚ مهندس مهدی پدیزگان، نخست‌وزیر دولت موقت ایران طی یک سخنرانی در دانشگاه تهران برنامه‌های دولت را اعلام کرد.  
✚ با حمله مأموران گارد به پادگان نیروی هوایی تهران، جنگ خیابانی آغاز شد. اجتماع مردم در کنار خویگاه همافران نیروی هوایی که از ساعت «شب‌آغاز شده بود همچنان ادامه یافت. ترس مردم این بود که در صورت پراکنده شدن نیروهای گارد، بار دیگر به همافران حمله کنند. لذا از دفتر حضرت امام کسب تکلیف کردند و دفتر امام توصیه کردند که پراکنده نشوید.

**حکمت ۲:**  
آن‌که طمع را شاعر خود سازد، خود را خوار ساخته و هر که برایشان حالی خویش با دیگران در میان نهد، تن به ذلت داده است و کسی که زبانش بر او فرمان راند، بی‌ارج شود.

### راه دراز انقلاب

**امید مهدی‌نژاد**

**■ تماشاگر**

بعضی‌ها همیشه آن طرف خط هستند. فرقی هم نمی‌کند خط چه جور خطی باشد. این بعضی‌ها همیشه دامن‌شان را بالا می‌گیرند تا تر نشوند. این بعضی‌ها، وقتی همه توی خیاباند و می‌زنند و می‌خورند و کشته می‌شوند، در پیاده‌رو منتظر می‌ایستند تا ببینند عاقبت ماجرا چه می‌شود. اگر اوضاع این‌وری شد، این‌وری می‌شوند و اگر آن‌وری شد، آن‌وری. اما بالاخره روزی می‌رسد آنها که در خیابان هستند از دست پیاده‌رویی‌ها عاصی می‌شوند و نظرشان را درباره آنها به زبان می‌آورند. درست مثل مردان مرد انقلابی که از خیابان به آنها که از پیاده‌رو مآوقع را تماشا می‌کردند، می‌گفتند: «تماشاگر برو جادر به سر کن».

**■ لباس گرم بپوشید**

زمستان ۵۷ زمستان سختی بود، سرد و پرسوز. اما سوز سرما نمی‌توانست آتش خشم مردم را از تک و تا بیندازد. البته چیزی که تحمل سرما را سخت می‌کرد، بی‌فتی هم بود. کارکنان صنعت نفت برای قطع جریان حیاتی رژیم دست از کار کشیدند و اعتصاب کردند. تعطیلی موقت صنعت نفت، برخی از مردم را نگران کرده بود. با این که چندی بعد مهندس بازرگان از طرف امام خمینی مأموریت یافت به وضعیت تولید نفت رسیدگی کند و کارکنان شرکت نفت هم حاضر شدند به اندازه تولید نفت برای داخل کشور به سر کار برگردند، صف‌های طولیل مردم که با پت‌های نفت در خیابان‌ها و جلوی نفت‌فروشی‌ها تشکیل شده بود، طولانی‌تر و طولانی‌تر می‌شد. جوانان انقلابی وقتی به این صف‌های طولانی برمی‌خوردند این شعار را سر می‌دادند: «توی صف ایستادن حالا دیگه حرام است/ لباس گرم بپوشید که کار شاه تمام است»

**■ به کوری چشم شاه**

مغازه‌ها یکی در میان تعطیل، خیابان‌ها شلوغ و پلوغ و به هم ریخته، مدرسه‌ها تعطیل و... دانش‌آموز‌ها باید بچه‌های خوبی باشند و هرروز صبح یا بعد از ظهر بروند مدرسه و پشت نیمکت‌ها بنشینند و خوب درس بخوانند تا در امتحانات قبول شوند و پس‌فردا آینده‌سازان خوبی برای کشور باشند. بچه‌های سال ۵۷ اما خیلی زودتر بزرگ شده بودند. بچه‌های ۵۷ فهمیده بودند آینده چندان روشنی در انتظار آینده‌سازان فردا نیست. بچه‌های ۵۷ دیگر بچه نبودند که سرشان را پایین بیندازند و درس بخوانند تا آخر سال قبول شوند. آن بچه‌ها می‌خواستند در امتحان بزرگ‌تری قبول شوند، حتی به قیمت رفوزه شدن در امتحانات مدرسه.

«به کوری چشم شاه / امسال رفوزه می‌شیم»

**■ آتیش زن**

آتش خشم مردم خشمگین، در عرض یکی دو هفته دامن بسیاری از بانک‌ها و مشروب‌فروشی‌ها و کاباره‌ها و دفاتر و ادارات دولتی را گرفت. اما خیلی زود معلوم شد اولین کسی که از این آتش‌سوزی‌ها سود می‌برد دستگاه اطلاعاتی و تبلیغاتی رژیم است. امام خمینی نیز در یکی از مصاحبه‌ها مخالفت تلویحی‌اش را با آتش زدن شهر به مردم رساند. از آن پس این خود مردم بودند که خشم‌ها را مهار می‌کردند:

«برادر هموطن / کشورو آتیش زنن»

**■ بدون شرح:**

«ارتش اینجا تهران است / دشمن نیاوران است»  
«ارتش برادر ماست / پس خاک بر سر ماست / ارتش برادر نمی‌شه / شاه آدم نمی‌شه»  
«برادر ارتشی / اسلحه‌تو می‌فروشی؟ / می‌خوام برم شاه کشی»

«حق با خمینی ست / شاه سنگ کیست»

«ملت نخبواب، ملت نخبواب / راهش دراز انقلاب»